

تقلید ادبی

لیلی مجنون مکتبی

بقلم آقای رشید یاسمی [بقیه از شماره ۸]

۴- چون پدر لیلی شنید که اشعار لیلی و مجنون در افواه افتاده و رسوا شده اند کسی فرستاد که مجنون را بکشد. نظامی به همین قدر اکتفا میکند ولی مکتبی قصه را تعقیب نموده گوید چون خونری بمجنون رسید تنی لاغر و نزار دید، کمان از دست بیافکند و گفت:

«چون مرده جز استخوان ندارد»

او را چه کشم که جان ندارد»
دست بر دل مجنون نهاد چشم بگشود و گفت مگر اجلی که بیاین من آمده‌ای؟

«گفت آمدم از دیار یارتان کاگاه کنم ز روزگارت»

روزی غزل را میخواندم لیلی از دریچه سر بر آورد و بمن گفت بسراينده این غزل بگو: هر چند شوق ملاقات از حد فزون است ولی چند روز نزدیک قبیله میا که ترا خواهند کشت. آنوقت مجنون اظهار بی اعتنائی از مرگ و بقدری جان در راه دوست را که نظامی شرح داده و پدر و کسان مجنون را مخاطب ساخته است تکرار میکند.

۵- لیلی مریض شد. مکتبی این قسمت را که نظامی کوتاه بیان کرده مناسب توسعه دیده و شرحی قبل از شروع بحکایت این سلام از مریض شدن لیلی و در یافتن طیب درد حقیقی او را

بیان میکند. این طبیب یکروز مثنی گل بلیلی آورد که مجنون داده است و چندی میان دو عاشق قاصد شد تا هر دو را شفا بخشید این قسمت را مکتبی بسیار بموقع اضافه کرده هر چند لیلی از روز طلوع عشق مریض شده بود و اشاره بمرض او چندان لزومی نداشت ولی با شرحی که مکتبی داده و طریق معالجه‌ای که مخصوص امراض عصبانی و رنجهای عشقی است بیان کرده این اضافه پسندیده و مناسب بنظر می‌آید.

۶- جوانمردی نونل نام، از حال مجنون آگاه و متأثر گشت، سوگند خورد که لیلی را باو برساند نظامی نونل را جوانمردی از عرب میدانند و مکتبی او را شاه هند معرفی میکند که یکماه مسافت منزل او از قبیله لیلی دور بود. خلاصه، لشکر نونل در برابر قبیله لیلی صف کشید. در این جنگ مکتبی مجنون را اسیر لشکر لیلی میکند که او را برده و حبس کرده و فردا در برابر صف نگاه میدارد که اگر لشکر نونل حمله کند او را بقتل برسانند. نونل چون چنین دید صلح کرد و باز گشت و این قسمت چیز تازه است و علت قطع جنگ را اینطور بیان کردن بهتر است از آنکه نظامی میگوید: لشکر نونل بر قبیله لیلی ظفر یافت پدر لیلی نضرع کمان پیش آمد و گفت هر چه میخواهی میدهم دخترم را بگیر و مرا از دامادی دیوانه‌ای رسوا مکن، نونل قبول کرده و باز گشت. معلوم است که نونل قبل از جنگ باید این نتیجه را پیش بینی میکرد که در صورت غلبه خصم، مغلوب زاری خواهد کرد و دیوانگی مجنون را کما فی السابق دلیل امتناع خود از دادن لیلی محسوب خواهد داشت. درینصورت از لشکرکشی و خونریزی چه فایده.

۷- لیلی را به این سلام شوهر دادند. مجنون بچوپان گنه

این سلام گفت: یا و مرا در پوست کوسفند جای بده تا بدین وسیله نزدیک خانه لیلی شوم یا دوست را به بینم یا در مطبخی قربان کردم. لیلی ملازمی داشت که او را مجنون نام نهاده بود، چون شب رسید و کله فرود آمد لیلی اتفاقاً ملازم خود را خواند مجنون از درون پوست لیک گفت و بیهوش افتاد و مردمان دویدند و چوبان بزحمتی موفق شد که راز را بپوشاند و عاشق را بگریزاند. این نیز از وقایعی است که مکتبی اضافه کرده و چندان طبیعی بنظر نمیآید.

۸- در لیلی مجنون نظامی حکایت بی تناسب ذیل دیده میشود:

سلیم عامری خال مجنون به دیدار او آمد که با نصایح پدران وی را بخانه باز آورد. از جمله حکایتی که برای متقاعد کردن مجنون بیان کرد این است:

«شاهی شنید که عابدی در کوه نشسته و غذای خود را از گیاه قرار داده است حاجی نزد او فرستاد و پیغام داد که تو در کوه بی غذا و لباس چه میکنی برخیز و بشهر بیا از ما محبت خواهی دید (۱):»

زاهد قدری گیاه سبزه از مطرح آهوان دروده برداشت و گفت خوردم این است این نیست گیاه گل انگبین است گر تو سر این گیاه یابی از خدمت شه خلاص یابی حاجب چو این بشنید خود را از اسب بزیر افکند و در پای زاهد افتاد و دست او را بوسه داد.»

چون حکایت را سلیم عامری پایان آورد:

[۱] این حکایت را سعدی در گلستان آورده و نتیجه را مخالف نظامی گرفته است یعنی باید را به آمدن شهر و قبول نصیحت سلطنتی جلوه داده است.

«مجنون ز نشاط آن فسانه بر جست و نشست شادمانه»
 مکتبی این را عاقلانه حذف کرده است زیرا که درست مخالف
 منطق است. خال مجنون که به الحاح مادر بکوه آمده که بلطایف
 الجیل پسر را راضی بمراجعت کند باید هر چه میگوید در تقبیح کوه
 نشینی و گیاه خواری و انس با جانوران باشد و حتی المقدور شهر را
 در نظرش زیبا و مفید جلوه دهند نه اینکه حکایتی بمثل بیاورد که خیال
 مجنون را در التزام دامن کوهسار قوت دهد و گیاه پای صخره‌ها
 را از اغذیه شهر برایش لذیذتر کند. این حکایت سوء اثر خود
 را بخشید. مجنون از نتیجه قصه آگاه شد «بر جست و نشست
 شادمانه» و خال را مأیوسانه از پیش خود راند.

۹- در عوض این حکایت که حذف کرده است مکتبی پرده
 غربی اضافه مینماید که نظامی از آن غفلت داشته است. سلیم
 عامری مادر مجنون را بکوه آورد که هر قدر سعی نمود پسر را
 بیازگشتن راضی نتوانست کرد. نظامی گوید مادر نومیدانه بخانه
 رفت و جهان را بدرود گفت ولی مکتبی میگوید چون مجنون لختی
 بنصایح مادر گوش داد فریادی زد که:

«من شیفته خیال یارم پروای کسی دیگر ندارم

گفت این و چو ابر سایه افکن از بادیه برکشید دامن»

تشبیه آن موجود ضعیف چالاک بابر تابستان که سایه گریزان خود
 را هر لحظه از صحرائی بر چیده و بیادیه می افکند بقدری با فرار
 مجنونانه قیس مناسب است که همین يك شعر برای روشن کردن
 تمام منظره کافی است و ما را از نقل اشعار دیگر مکتبی در این
 موضوع بی نیاز میکند. چون مجنون فرار کرد مادر بدبخت از
 پی او روانه شد معلوم است حال پره زنی نا توان در پی آن ابر
 سایه افکن چه خواهد بود:

«مادر ز پیش دوید يك چند گریان شد و موی و روی برکند
 دردی نرسید چون بفریاد در خاک رهت فتاد و جان داد»
 این مرگ مادر در تعاقب فرزند بقدری غم انگیز و مؤثر است که
 کمتر قسمتی در کتاب با آن برابری تواند کرد.

* * *

میان تمام قسمت‌هایی که مکتبی اضافه کرده یا کاسته است این
 مقایسه را درازتر از آنچه شده خواهد ساخت پس بنمونه چند
 قناعت میکنیم. بعضی از این اضافات بقدری دلچسب و ملیح و طبیعی
 است که شخص کتاب نظامی را بی آن ناقص می‌بیند. معنی و
 مخصوصاً طرز بیان آنها بخوبی از طبع روان و خیال مخترع و
 قریحت خلاق مکتبی خبر میدهند (۲) هر قدر شخص بیشتر این
 لطایف را می‌بیند بیشتر متأسف میگردد که چرا يك حس تقلید
 بمطالعه، چنین دماغ شاعرانه را از کار خود باز داشته و به تبعیت
 و تکرار و رو نویسی گفتار دیگران باید وادار نماید! صاحب
 اشعار و تشبیهات ذیل چرا يك مثنوی تازه و مبتکری نسازد و خود
 را استساخ کننده دیگران معرفی نماید.

مجنون در مطالعه کاغذ لیلی:

«هر حرف که خواند از و بتکرار

صد چرخ زد از طرب چو طومار»

لیلی بمجنون نوشته بود:

«چون صورت آینه بهر فن پیش آیمت از حصار آهن»

در مقابل این اشعار دلربا ابیاتی هم دیده میشود که با محل و موقع
 بیمناسب و بجای اندوه بخنده آور است.

[۲] چند شعر از غزلیات سبک هندی ولی لطیف و ساده او در مجمع الفصحاء

و آتشکده دیده میشود.

مجنون در حالتیکه شب در کوه تنها مانده و با ستارگان
عتاب آغاز نهاده فراق یار و بی نصیبی خود را بکجروی و نحوست
آنان نسبت میدهد، بستاره خطاب کرده گوید:

«چون موش ز سقف بام افلاک تا چند بمغزم افکنی خاک»

از این غلط معنوی گذشته اغلاط لفظی هم در مکتبی توان یافت
از جمله شعر ذیل که یاء معروف و مجهول قافیه آورده است:

«از سایه در آن شب جلالی بر روی زمین نماند خالی»

لیکن در مورد شعر قبل هم مکتبی از سر مشق خود دور نیفتاده
است در کتاب نظامی نیز اشعاری دیده میشود که با موقع مناسب
نمیآید و حالت آن مجلس مقتضی بیانی دیگر است مثلاً در این
موضوع که مجنون کارش یکطرفی شد و غرقه دریای عشق
گشت گفته است:

«یکباره دلش ز پا در افتاد هم خیک درید و هم خر افتاد»
مصراع اخیر هر چند مثل است و در مثل مناقشه نیست ولی در
اینمقام که لطف و علو شعر نباید بدرجهٔ پاکی و عظمت عشق و
حالت روحی مجنون باشد افتادن خر و دریدن خیک مثل لایقی
نیست.

باز در نظامی می‌بینیم که مجنون بلیلی مینویسد:

«بر آلت خویشتن مزن سنگ با لشکر خویشتن مکن جنگ»
حق است که دو مثل در دو مصراع آورده ولی وقتیکه مخاطب
زن باشد بقدری زشت است و بی موقع که از شرح آن زبان فرو
بسته میشود.

وقتیکه این ابیات از استاد افسانه سرایان ایران بنظر میرسد
لغزشهای مکتبی قابل عفو جلوه میکند ولی با وجود اشتباهاتیکه
در لیلی مجنون نظامی دیده میشود و با اضافاتیکه مکتبی بطور

زینت و زیور بر حکایات بسته است و هر قدر بعضی از این پیرایه‌ها دلپذیر و خاطر فریب باشد معذک هیچکس راضی نمیشود که در مورد این تقلید و تکرار ذره بمکتبی حق بدهد.

عجب این است که مکتبی اعتراف خود را راجع باخذ افسانه از کتب نظامی و امیر خسرو فراموش کرده و در پایان مثنوی کشف این حکایت را به خود نسبت داده ادعا میکند که هنگام مراجعت از هند، زمانیکه پای در ساحل بر عربستان نهادم این قصه را از اهالی آنجا شنیده و بنا بر تقریر آنها بنظمش پرداختم و قبر لیلی و مجنون را در بیابان زیارت کردم.

جان زنده کننده نظامی	بر نظم چنین دهد تمامی
کان دم که زهند باز گشتم	بر لجه بحر می گذشتم
آخر چو بساحل او فتادم	بر بر عرب قدم نهادم
القصه بشهر چون رسیدم	این نسخه در آن دیار دیدم
لیلی مجنون چنانکه گفتم	از مردم آن زمین شنفتم
شخصی که از وفزود و جدم	از دور نمود کوه نجمدم
گفتند روندگان هامون	کاین وادی لیلی است و مجنون
از تربتشان دو چشمه زاده	و آن هر دو بیکیدیگر فتاده
از مقبر شان دو بید خرم	بیجان شده چون دو رشته برهم
زان بادیه هر گیاه اخضر	بیجان شده بر گیاه دیگر.

حاجت نیست که در جعلی بودن این کشفیات چیزی نوشته شود. قصه لیلی مجنون باین ترتیب که مکتبی نظم کرده زاده فکر نظامی است. محققاً هسته حکایت در قرون اول هجرت معروف بوده ولی طبعاً نظامی آنرا باین صورت مرتب در آورده و مجالس زیبای عاشقانه بآن افزوده است و در فوق ثابت کردیم که مکتبی نظامی و شاید امیر خسرو را عیناً رو نویس کرده است. پس ادعای

اینکه خود تمام این قصه را از اهل ولایت لیلی و مجنون شنیده کاملاً بی‌اساس است.

اما قبر عشاق و درخت خرم در بادیه عربستان و دو چشمه جاری يك از يك كودکانه‌تر است و معلوم میکند جعل کننده این مطالب در ولایتی مثل شیراز بوده که در هر قدم ممکن است چشمه جاری و به پیدی خرم مصادف گشت و خیال جهانگرد را که مخبری جعل و نا معتبر است به بر عربستان فرستاد. البته این مخبر قبر دو نفر گمنام را که لا اقل هشتصد سال قبل در ریگ زار بادیه پنهان شده اند و قبیله چادر نشین و بسیار آنها هر روزی در وادی اقامت میکرده است بسهولت یافته و برای خرمی و نزهت این منظره جعلی دوید و دو چشمه از ولایت فارس نقل نموده و در آن ریگ‌های سوزان (۳) جاری و غرس خواهد نمود. این جعل تا آنجا که شرح محل اقامت عشاق و غیره است عیبی ندارد اما چون حق نظامی را پایمال میکند قابل اعتراض است و باید این بیت را که خود مکتبی سروده است تکرار نمائیم:

«ای مکتبی این چه خود نمائی است

این خود شکنی نه خود نمائی است»

طهران — رشید یاسمی

[۳] مکتبی خود در وصف این ولایت چنین میگوید:

دیدم زمینی چو دیک جوشان	بی توشه چو وادی خوشان
مرغی که در آن گرفته خانه	از قلزم و قاقش آشیانه
ابری که گذشته از هوایش	آتش شده سوخته گیایش